

۷۳۶

د تا لیکه چبا بمونته  
آتا برمه کلی  
پنیز مارگمه  
قرض خوا  
فیه بیارده  
مه آبرور واهدا

www.tabarestan.info

تبرستان

مجموعه شعر مازندرانی

نزدیک

احمد غفاری

احمد غفاری

۸۰۰ تومان

انتشارات شفقین

ISBN : 964-7807-42-2  
شابک : ۹۶۲-۷۸۰۷-۲۲-۲

به نام خداوند جان و خرد

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان

غفاری ، احمد ، ۱۳۳۵ -

ماه ، نا ، نجان (مجموعه‌ی شعر مازندرانی) / مؤلف : احمد غفاری . -

ساری : نشر شلفین ، ۱۳۸۲ .

۹۶ ص . : مصور ، جدول .

واژه‌نامه : ص . ۸۳-۹۳

I.S.B.N:964-7807-42-2

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا(فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴ . ۲. شعر مازندرانی - قرن ۱۴ . الف . عنوان .

۸۵/۱۶۲

PIR ۸۱۹۲/۸۳م۵

## ماه ، نا ، نجان

مجموعه شعر مازندرانی

نام کتاب: ماه، نا، نجان (مجموعه‌ی شعر مازندرانی)

سراینده: احمد غفاری

ناشر: شلفین

طرح روی جلد : محمدرضا خانزاد

تایپ کامپیوتری : فاطمه باقری

شمارگان: ۳۰۰۰

نوبت و سال چاپ: نخست - ۱۳۸۲

چاپ: نیما

شابک: ۹۶۴-۷۸۰۷-۴۲-۲

انتشارات شلفین

ساری ، بلوار دانشگاه ، روبه‌روی خیابان ۲۲ بهمن

تلفکس : ۰۱۵۱-۲۲۷۶۹۰۰

صندوق پستی : ۴۸۱۷۵-۱۱۹۴

www.shelfin.com

Email : info@shelfin.com

احمد غفاری

نجان : مادر بزرگ مادری

### نشانه‌های آوایی

فارسی	لاتین	فارسی	لاتین
ر	r	آ	ā
ژ	ž	اَ	a
ش	š	او	u
غ، ق	q	اُ	o
ف	f	ای - ی	i
ک	k	اِ	e
گ	g	همزه	,
ل	l	واکهِ خنثی (میان آ و ا)	∅
مدیر	m	ب	b
ن	n	پ	p
واو (و)	v	ت - ط	t
ی	y	ث - س - ص	s
		ج	j
		چ	č
		ح - ه	h
		خ	x
		د	d
		ذ، ز، ض، ظ	z

پروانه‌ی عاشقی را می‌شناسم که شعر می‌گوید

برای شمع

برای شالی

9

برای تمام شبدرهای روییده در

شب.

به پروانه‌های آسمان

9

زمین مازندران

## پیش گفتار

الیناسیون رهاوردی که این روزها در جامعه‌ی ما به وضوح به چشم می‌خورد چیزی که در متن فرهنگ کهن ما رسوخ کرده و تجددخواهی را رنگ و بو بخشیده است. بریدن از فولکلور و وادار کردن نسل جدید به تک‌زبانی (فارسی) حتی در دورافتاده‌ترین روستاهای مازندران دیده می‌شود. امروزه جوان روستایی هرگز به عقب برنمی‌گردد چون آرزوهای گم‌گشته‌ی پدران خویش را در دنیای متحول فعلی جست‌وجو می‌کند. جوان روستایی از گذشته‌ی نیاکان خویش گریزان است، او فکر می‌کند در ازای عمری که روستا از آن‌ها گرفته چیزی قابل توجه پس نداده‌است، او به آینده نظر دارد و دنیایی که برایش هر روز نوتر از دیروز است در چنین شرایطی بستری مناسب برای شعر مازندرانی فراهم نیست که اگر هم باشد برای جوانان فراهم نیست شاعران بومی سرا به تعداد انگشتان دست در انجمن‌های ادبی و یا به صورت پراکنده به فعالیت می‌پردازند و این گریز از زبان مادری در زمینه‌ی شعر زنگ خطر جدیست.

شاعر امروز مازندرانی کجا به دنبال واژه‌های بکر بگردد که در دورافتاده‌ترین روستاها، واژه‌ها دست‌خوش برگردان شدند.

در بعضی از اشعار بومی سرایان ما ناظر ترجمه‌ی شعر فارسی هستیم. در شعر مازندرانی هر چقدر از واژه‌های کهنه‌تر استفاده شود زیبایی و جذابیت مضاعف خواهد شد. قدرت شعر بومی در نخستین نگاه به آرکائیسیم بودن آن است در آرکائیسیم شعر بومی به بالاترین قدرت خویش می‌رسد.

و اما ناگفته‌هایم برای این دفتر

گفته‌اند و می‌گوییم: «شعر ترجمه‌پذیر نیست»

در ترجمه یا برگردان دو عنصر مهم از شعر یعنی خیال و موسیقی تا حدود زیادی نابود می‌شود، می‌دانم در برگردان بعضی از شعرهایم در این دفتر نتوانستم نظر خود و مخاطبان را تأمین کنم و این یعنی «شعر ترجمه‌پذیر نیست»

در خاتمه به رسم ادب، از دوست ارجمند و شاعر بزرگوار آقای عیساکیانی حاجی بخاطر زحمات زیادشان کمال تشکر را دارم.

**احمد غفاری**

#### مقدمه

می‌گویند و بر این باوریم که بومی‌ترین آثار ادبی جهانی‌ترین آن است. این تعریف اما نباید مصادره به هر مطلوبی شود و نوعی ادبیات شبانرمگی که کتاب و کاست آن در سال‌های اخیر غوغا می‌کند و نوستالژی گریه و خنده را به همراه دارد بومی- جهانی بنامیم. بی‌گمان یکی از دلایل فراگیر شدن اثر، اشتراک معنایی آن است و در همین راستا است که حافظ «جان جهان» است و نیما «زاده‌ی اضطراب جهان» و شاملو «درد مشترک». از طرفی، آدم‌ها دارای خصایل بنیادی هم‌سانی هستند که قوی‌ترین آن نیاز به اسطوره‌گی و اسطوره‌سازی است و بازگشت به آن آغازی که در اثر تکرار و تشابه در ناخودآگاه ته‌نشین می‌شود که عالی‌ترین جای تجلی آن در مناسک آیینی است و در ادبیات به صورت هم‌زیستی با طبیعت و جان بخشی به

اشیاء و پدیده‌ها و بهترین خاستگاه آن، آثار بومی است. غرض از بوم اما ده کوره‌ی بسته‌ی بی‌خبر از عالم و آدم نیست و غرض از ادبیات بومی حرف زدن صرف از گاو و گوسفند و چوب‌دستی و پُستک، بلکه آثار بومی - جهانی آثاری هستند که روح بوم را منعکس کنند، با برخورداری از فرهنگ پیش دبستانی (لالایی، اتل متل و...) و ارتباط مستقیم با اشیاء و پدیده‌های بکر و جان بخشی به طبیعت تا کلمات در یک ارتباط بی‌شائبه دهان بگشایند و اشیاء را در خود جای دهند و خواننده با طیف رنگارنگی از اشیاء - کلمه و در نهایت اثر موجز و جاندار روبه‌رو شود. نکته‌ی دیگر این که آثار ادبی اصیل و فراگیر دنیا هرگز از بدنه‌ی تاریخی و فرهنگی خود جدا نشده‌اند و خود را گفته‌اند تا همه چیز را بگویند. روی سخنم با بعضی از پست مدرن‌های وطنی است که جدا از تاریخ و فرهنگ خود با تشکیل احزاب ادبی و جریان‌نویسی‌های کاذب، از آن طرف بام افتاده‌اند و ادبیات را به افراد و دهه‌هایی خلاصه کرده‌اند بی‌آن که بدانند ادبیات، بخصوص شعر، یک مقوله‌ی فرازمانی و فرامکانی است و تکامل طولی‌اش همان تکامل تکنیکی است و از نظر جوهری مثل پروسه‌های دیگر اجتماعی یعنی فلسفه، تاریخ

و روان‌شناسی مشمول تکامل مطلق تاریخی نیست که آثار هنری در عرض هم قرار دارند نه در طول. و احزاب ادبی هم اگر وارداتی باشند و جدا از واقعیت‌های اجتماعی فرهنگی، عمر دادائیمی دارند با این تفاوت که لااقل دادائیسیم از واقعیت‌های اجتماعی زمان خودش برخاسته بود. پست مدرن که رواج وسیع آن از بحث برسر معماری مدرن (منزلت نیچه محفوظ است) آغاز شد و بعد به حوزه‌های دیگر سرک کشید، هرگز فکر نمی‌کرد به چنین سرنوشتی دچار شود. در این جا «وضعیت» را «دیگر» کند برای به چالش کشیدن خرد ابزاری و عقل محض؟! با جدول ضرب کردن گزاره‌های تئوریک و تعریف‌های «دریدایی و گادامری» و تعمیم آگاهانه آن به شعر؟! آدم به یاد «نصاب الصبیان» می‌افتد و منظومه‌ی حاج ملاهادی سبزواری، از سوی، پست مدرن که هم‌خونی انکارناپذیری با عرفان و شطحیات و ادبیات ما دارد مفادی از مانیفست‌اش میدان دادن به فرهنگ حاشیه‌ای، فولکلور و هنرهای بومی است - موسیقی، رقص و ادبیات روز غرب از ذخیره‌های بومی آسیا و آفریقا تغذیه می‌کند- و بد نیست ما هم از این آب خانگی بنوشیم و هم‌سخن با نیما «با چشم خود ببینیم و با ذهن خود بیندیشیم و با زبان خود بگوییم» و به بیان دیگر خود را بگوییم تا جهان را

بگوییم که همه‌ی داستان «صد سال تنهایی» در دهکده‌ای اتفاق می‌افتد تا جایزه‌ی نوبل جهانی را از آن خود کند. دفتر پیش رو اما از آن کسی است که سعی دارد از هیچ طرف بام نیفتد و به ویژه در اسامی شعرهایش دایره‌ی زیست را وسیع‌تر بنمید. پیش از این اسامی شعرهایی از احمد غفاری در نشریات خواندیم و اکنون در این دفتر می‌بینیم که همه چیز را در چنبره‌ی بسته‌ی بوم نمی‌بیند و می‌کوشد، بیش‌تر روح زیست محیطش را منعکس کند. تجربه و تاریخ‌نشان می‌دهد که نفسی و اثبات هیچ شاعری ملاک گزینش زمان نخواهد بود و لذت جاودانی هنر است که آن را در قلب مردم زنده نگاه می‌دارد. صاحب این دفتر اما با همه‌ی هم و غمش سعی دارد خودش باشد و بی‌دغدغه‌ی نام و نان عاریه‌ای در دهکده‌ی سبز دلش به آفرینش آثار خود پردازد که به زعم این قلم همین کافی است. که اگر خود باشیم می‌توانیم خودهایی هم باشیم.

جلیل قیصری

بخش اول

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان

اسا شعر



te lingə raj

ته لینگ رج

dəryuye šənnə ru dayyə

دریوی شن رو دیه

xale sālə

خله ساله

essāmə

اسامه

pə'i həkəne deryu.

پئی هاکنه دریو.

جای پایت / روی شن های ساحل مانده بود / سالها می گذرد

/ به انتظار نشسته ام / عقب نشینی دریا را.

attā kilə u

اتا کیله او

Attā kilə binj

اتا کیله بینج

xəšk haytə kilə

خشک هیته کیله

mirābe kilə

میراب کیله

taš haytə -dəl

تش هیته دل

basutə - binj.

بسوته بینج.

جوی کوچک آب / یک پیمانہ شالی / جوی خشکیده

/ پیمانہ می میراب / دل آتش گرفته / شالی های سوخته.

dār vage dōru

داروگ درو

dār rō le denō

دار ره دنه

čappune ru

چپون رو

ōsbe bayyō.

اسبه بیه.

دروغ داروگ / درخت را می اندازد / چوپان / روسفید شد.

te čōš paččim

ته چشم پچیم

me čōš

مه چشم

Paččimō Šexō

پچیم شخ<sup>۱</sup>

siu čalbō kijā

سیو چلبه کیجا

mōjik zannō.

مجیک زنه.

دورچشمانت را پرچین کاشتی / چشم های من / پرنده روی پرچین /

دختر سبزه رو / مژه می زند.

<sup>۱</sup> - (فسکه) پرنده ایست شبیه گنجشک

kijāune āšdqi xundš

کیجاون عاشقی خونش

bəštusədn dāštə

بشتوسن داشته

agə

اگه

qāliyə gol

قالی گل

tali dāštbu.

تلی داشتبو.

آوازه‌های عاشقانه دختران قالی باف / شنیدنی بود اگر / گل‌های

قالی / خار داشتند

te čəš albə - su zannə

ته چشم آلب - سوزنه

me dəl sətme

مه دل ستمه

āsəmun

آسمون

bənd biyamu'ə amšu?

بنه بیاموئه امشو؟

چشمات مانند آسمان برق می‌زند / قلبم مانند رعد صدا دارد /

آسمان به زمین آمده امشب؟

te sabzð čðše zavvār baymð

tā zðmðssun

me pišbāz

biamu'ð

bðhār.

ته سبز چش زوآر بيمه

تا زمسون

مه پيش باز

پياموئه

بهار.

زائر چشم‌های سبزت شدم / تا زمستان / به استقبال آمده این /

بهار.

ašnðk

hðništð aquze čelmð sar

me čðš rð avðr baytð

Pa'ize dimmð lā.

اشنک

هنيشته اقوز چلمه سر

مه چش ر اوز بيته

پئيز ديم لا.

سنجاب / روی شاخه‌ی گردو نشست / چشمانم ابری شد / پاییز

مه آلود.

angeštō u kōšōnā                      آنگشت او کشنا  
 čōšmō rō xu                              چشمه ر خو  
 perjā'i kijāye dōle taš rō            پر جایی کیجایِ دلِ تش ر  
 numzōye ru.                              نومزه‌ی رو.

آتش را آب خاموش می کند/ چشمه را خواب/ آتش دل  
 دختر پر جایی را/ چهره‌ی نامزدش.

<sup>۱</sup> - نام ایلی است در بندپی شرقی بابل با تیره‌های مختلف

hali tōti biārdō                      هلی ته تی بیارده  
 rāxōnō u                              راخنه او  
 ay sabzō gōr bazu                    ای سبزه گر بزو  
 māzōruni kijā.                      مازرونی کیجا

آلوچه شکوفه داد / رودخانه پر آب شد/ باز سبزه را گره زد/  
 دختر مازندرانی.

ālōmō jār rō

عالم جارِ

hōdāmō paize kimō rō

هدامه پئیز کیمه ر

tā bōhār

تا بهار

vag biye

وگ بیه

čāušī hākōne

چاوشی هاکنه

u esse.

اوئسه.

شالیزار را / به کومه‌های پاییزی سپردم / تابهار / قورباغه بیاید /

چاوشی خوان آب باشد.

laylā

لیلا

hami attā biyō

همی اتا بیه

fekō - dār

فک - دار

kōnesse šōftō bayyō?

کنسه شفته بیه؟

لیلی / همین یکی بود / درخت بید / برای کی مجنون شد؟

asyuye gannəm čə dunnə

اسیوی گنم چه دونه

kuhiye kəminək bunə

کوهی کی کمینک بونه

yā

یا

daštiye lave-nun.

دشتی کی لوانون!

گندم آسیاب چه می داند/ نان کوهستان می شود/ یا نان

شالی کار.

۱ - نانی که در دیگ پخته می شود.

bawtə dəl

بوته دل

bawtəmə dəl

بوتمه دل

bawtə bəšarte čāqu

بوته به شرط چاقو

bawtəmə nəškən

بوتمه نشکن

bəškənnəyə burdə

بشکنه بورده

taš - kəlu biyə dəl.

تش - کلو بییه دل.

گفت دل / گفتم دل / گفت به شرط چاقو / گفتم نشکن /

شکست و رفت / مثل آتش بود دل.

təti bumə

ته تی بومه

nārəngə čəlməye sar

نارنج چلمه‌ی سر

valke bəhārə mā

ولکه بهار ما

attā xale tətiye dālə

اتا خله ته تی دله

mərə bačini.

مر بچینی.

شکوفه می شوم / روی شاخه‌ی نارنج / شاید بهار / میان

شکوفه‌های بسیار / مرا بچینی فقط.

pirə vərzā əzāl našunə

«پیر ورزا ازال نشونه»

nahiyyə- binj xəlāl

نهیه - بینج خلال

jif ke pil danibu'e

جیف که پیل دنی بوئه

ges kafənā

گس کفنا

zəvon bunə lāl.

زون بونه لال.

ورزاو پیر به درد گاو آهن نمی خورد / شالی‌های پوک به

درد کیسه / حبیب که از پول خالی باشد / گردن کج می شود /

زبان بند می آید.



məʒjilə ɡannəm rə duʃ kaʃənə      مجيله گنم ر دوش كشنه  
 bəbā      بيا  
 dəmāvannə ku'e qərsə rə      دماون كوئه غرصه ر  
 qāš qāš bayyə      قاش قاش ييه  
 səvāhiyə šə jə      صواحي شه جا  
 vənə dəl      ونه دل.

مورچه دانه‌ی گندم را بر دوش می‌کشد / پدر / کوهی از غم  
 را / ترک برداشت از شبنم صبح / قلبش

une mā ke šuni      اونه ما كه شوني؟  
 demā biye      دما بيه  
 kijā'un      كيجائون  
 xeffan bəszəzn      خفن بسازن  
 nārəngə tətīye jā.      نارنج ته تي جا.

اسفندماه کی می‌روی؟ / اردیبهشت بیاید / دختران / گلوبند  
 بسازند / باشکوفه‌های نارنج.

čājð bðn lilðk vanðssā	چاج بن لیلک ونسا
gðspðne tan silðk	گسپن تن سیلک
bðhār vārðš kðrdā	بهار وارش کردا
bðlbðl xunðš	بلبل خونش
ðsā	اسا
čājð- bðne lilðk burdā	چاج بن لیلک بوردا
bðl bðle xunðš	بلبل خونش
silðk	سیلک
vārðš bazð vāš rð	وارش بزه واش ر
nam nam xu vinnð.	نم نم خو وینه.

زیر شیروانی یخ می بست / گوسفندان آبستن می شدند باران  
 بهاری می بارید / بلبل آواز می خواند / اینک دیگر زیر شیروانی  
 قندیل نمی بندد / بلبل آواز نمی خواند / بره ها / علف های باران  
 خورده را / قطره قطره خواب می بینند.

te sabzð čðš rð nadi baytðmð	ته سبز چش ر ندی بیتمه
un gðdðr	اون گذر
tābðssun	تابسون
biamu bawtð:	بیامو بوته:
pa'izðmā darenð.	پیز ما در انه.

از چشمان سبزه گذشتم / وقتی / تابستان آمد و گفت / پاییز در  
 راه است.

avōr baytō šu baymō

اور بیته شو بیمه

tisāpe pa'iyzemā

تی سایه پئیز ما

nōssumō čōlmumō

نسوم چلممه

nōxāni bi?

نخانی بی؟

شی ابری شدم / پاییزی پابرهنه / شاخه‌ای در سایه‌ام /

نمی‌خواهی بیایی؟

bapōtō xarbōzō šālōsse

«بپته خربزه شال س»

dassō- ešārō lālesse

دس - اشاره لال س»

qašnik

قشنيك

bōlennō dāre bālā

بلن دار بالا

bōl bōl navunō.

بلبل نوونه.

خریزه‌ی پخته سهم شغال است / اشاره با دست از آن

لال / کلاغ / بالای درخت بلند / بلبل نمی‌شود.

binjð qušð sar bðzirð

بینج قوشه سر بزیره

varmðz sar bðlðn

ورمز<sup>۱</sup> سرین

pa'iz ke biye

پئیز که بییه

dunð - pàje zðvon

دونه پاج<sup>۲</sup> زوون

nadunni çanne xðjirð

ندوونی چنه خجیره

خوشه‌ی شالی سرش پایین است / «ورمز» سرش بالا / پاییز  
که بیاید / زبان «دونه پاج» / نمی‌دانی چقدر زیباست.

۱- نوعی علف هرز در شالیزار

۲- سینی چوبی گرد که زنان روستایی با آن برنج‌ها را پاک می‌کنند.

rujā rð bavðrdð zarinð šāl

«روجا»<sup>۱</sup> ر بوردده زرینه شال

tðlā

تلا

bðrmð galiyð

برمه گلییه

xðnð - xā

خته - خوا

xu kašðnð.

خو کشنه.

شغال زرد با آخرین ستاره رفت / خروس / با گریه می‌خواند  
صاحب‌خانه / در خواب است.

۱ - ستاره‌ی سحری

dətā lingə čəpā bamundəssə      دتا لینگه چپا بمونسه  
attā bərmə gali      اتا برمه گلی  
pa'izə mā rə gəmə      پئیز ما ر گمه  
qarzə - xā      قرض - خوا  
fiyərdə      فییه بیارده  
me ābərū rə vā hədā.      مه آبرو روا هدا.

دو کیسه نیم دانه برنج مانند/بغضی در گلو/ پاییز را می گویم/  
طلبکار با خودش پارو آورد/ آبرویم را بر باد داد.

te dəl      ته دل  
vannə kəli bazu      و ن کلی بزو  
gardi- kəri həkən      گردی - کاری هاکن  
aydi šuyə nuruzi xundmə.      عیدی شوی نوروزی خونمه.  
delt / tar enkbət bəstə ast / xanə təkāni kən / nuruzi xwan  
عیدم.



kuye kamər dəlā bayyə	کوی کمر دلا بیه
višəye qərsəye das	ویشه‌ی غرصه‌ی دس
rāxənd	راخنه
šung-ā- šaydā kənnə	شونگا شیدا کنه
māzərun	مازرون
bi sənāvar	بی صناور
māzərun navund.	مازرون نوونه.

کمر کوه خم شد / از غصه‌ی جنگل / رود / داد و فریاد سرداد /

مازندران / بدون صنوبر / مازندران نمی‌شود.

gahrə čimmə	گره چیمه
nenāye pirə dassə jā	ننای پیر دس جا
mən-ā-vəne miun	منا ونه میون
dətā xəškəyətə sinə rāhə.	دتا خشک هیته سینه راهه.
	گهواره می چینم از / دستان پیر مادر / میان من و او / فاصله ایست
	به درازای دو پستان خشکیده.

dašti bāxətə

دشتی باخته

mā dakətī šu

ما دکتی شو

att kame vā

اتا کمه وا

massə nəšā

مس نشا

tim - jāre tim

تیم جار تیم

dəzzi kašə.

دزی کسه.

شالی کار در خواب / شبی مهتابی / بادی ملایم / آماده‌ی نشا /

خزانه‌ی شالی / دزدانه در آغوش هم.

vag

وگ

še sar rə til kənnə

شه سر تیل کنه

dəšməne das

دشمن دس

ādm

آدم

til bə sar bunə.

تیل به سر بونه.

قورباغه / سرش را زیر گل فرو می برد / از دست دشمن / آدم /

خاک بر سر می شود.



بخش دوم

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان

دوبیتها و ...

امه دروازه سر ازار بورده  
 امه صناور آ تیرار بورده  
 کویر مازرون بیّه نمایون  
 امه دار آ امه ندار بورده

ame darvāsare ōzār burdō  
 ame sdnāvar-ā- tirār burdō  
 kavire māzōrun bayyō nōmāyun  
 ame dār-ā- ame nōdār burdō

درخت آزاد درگاه خانه‌ی ما رفت  
 درخت صنوبر و توت، رفت  
 کویر مازندران نمایان شد  
 دار و نندار ما رفت

پی‌یر دار پسر چلمه‌ی قوجه  
 پی‌یر گنم، پسر گنم اوجه  
 پی‌یر دشته، پی‌یر دریو، پی‌یر کو  
 پی‌یر ریشه، پسر دواره<sup>۱</sup> نوجه

piyer dārō pōsōr čōlmōye qujō  
 piyer gannōm pōsōr gannōme ujjō  
 piyer daštō piyer dōryu piyer ku  
 piyer rišō pōsōr dōvarō nujjō

پدر درخت گلابی است و پسر میوه‌ی آن  
 پدر گندم و پسر سبوس آن است  
 پدر دشت، دریوا، کوه  
 پدر ریشه و پسر جوانه‌ای دوباره روئیده

<sup>۱</sup> - بعد از تراشیدن شالی، خوشه‌های جدید و کم بازده از ریشه‌ی اصلی و ساقه‌ی قدیمی می‌روید که به آن (دواره نوچ) یا (جوانه‌ی دوباره) گفته می‌شود.

برو مٿ «بنی آدم» دھوویم  
 اتی خشحال اتی با غم دھوویم  
 برو مٿ گلابی مٿ انگیر  
 درشت آرزاتی در ہم دھوویم

bəru mōsse bani ādam dahuvim  
 ati xōšhāl ati bā qam dahuvim  
 bəru mōsse glābi mōsse angir  
 dərōšt-ā-rez ati darham dahuvim

بیا مثل «بنی آدم» زندگی کنیم  
 کمی خوشحال و کمی هم با غم زندگی کنیم  
 بیا مثل گلابی و انگور  
 بزرگ و کوچک در کنار هم باشیم

<sup>۱</sup> - برگرفته از شعر سعدی: «بنی آدم اعضای یک پیکرند»

الهی دل ته ر عازا بکوشن  
 همین امشو، همین فردا بکوشن  
 ته لیلی لیلی کنی تا صواحي  
 ته ر در ماتم لیلا بکوشن

əlahi dəl tərð āzzā bakušōn  
 hamin amšu hamin fōrdā bakušōn  
 tə layli layli kōnni tā sōvāhi  
 tərð dar mātōme laylā bakušōn

الهی دل تو را در مجلس عزا بکشند  
 همین امشب، همین فردا بکشند  
 تا صبح لیلا لیلا می کنی  
 الهی تو را در ماتم لیلا بکشند

امه پیون اتا روز دار بونه  
 امه تیم جار تیم خروار بونه  
 اگه عومری بموئه تا بوینیم  
 زمسون عاقبت ویشار بونه

ame payvan atā ruz dār bunð  
 ame tīmjarē tīm xdrvār bunð  
 agð umri bamunne tā bavanim  
 zdmðssun āqðbðt višār bunð

پیوند ما روزی درخت خواهد شد  
 بذر خزانه‌ی شالی ما خروار خواهد شد  
 اگر عمری باشد و ببینیم  
 سرانجام زمستان از خواب بیدار خواهد شد

کمین روزی؟ ته افتاب سو بووم  
 کمین شویی؟ ته متکای خو بووم  
 کمین روزی؟ کمین شویی؟ کمین سال؟  
 کمین سالی؟ ته چله‌ئه شو بووم

kðmin ruzi? te ðftābð su bawvðm  
 kðmin šui? te mðtkāye xu bawvðm  
 kðmin ruzi? kðmin šui kðmin sāl?  
 kðmin sālī? te çðllðye šu bawvðm

کدامین روزی؟ تا نور خورشیدت شوم  
 کدامین شبی؟ تا خوابت را بالشت شوم  
 کدامین روزی؟ کدامین شب و کدامین سال؟  
 کدامین سالی؟ تا شب یلدا‌ی تو شوم

کمین کلیا<sup>۱</sup> که بی «ورزا» بیامو  
 کمین وینگوم که بی پیرزا بیامو  
 پسر، عصای دس پیر مار  
 کمین ما دکتی بی «ما» بیامو

kāmin kālyā ke bi vōrzā biyamu  
 kāmin vingum ke bi pīrzā biyamu  
 pōsōr asāye dasse pīrō mārō  
 kāmin mā -dakōti bi mā biyamu

کدام «کلیا» که بدون ورزا آمد  
 کدام بادمجانی که بدون بوته به عمل آمد  
 پسر عصای پیری مادرش است  
 کدام مهتاب، بدون ماه آمد

<sup>۱</sup> - دستگاهی که از نیشکر شکر می گرفت.

اتا امروز، دتا فردا، نوونه  
 اتا چنگوم، دتا ورزا، نوونه  
 خلاصه هچئی بووی ای دل ای دل  
 اتا مجنون، دتا لیلا نوونه

atā amruz dātā fōrdā navunō  
 atā čōngum dātā vōrzā navunō  
 xōlāsō hačči bawvi ay dōl ay dōl  
 atā majnun dātā laylā navunō

یک امروز با دو تا فردا نمی شود  
 دور یک چوب نمی شود دو ورزا را بست  
 خلاصه هر چه قدر ای دل ای دل بگویی  
 یک مجنون با دو تا لیلا نمی شود

ببا ته قوَر آت شو خو بدیمه  
 ته پلی «تش» ته کشه «او» بدیمه  
 گتی: «گنم دکار گنم بئیریم»  
 هچّی گنم دکا شنه جو بدیمه

bḅbā te qavr̄at šu xu badim̄  
 te palī taš te kaš̄u badim̄  
 getī gann̄m d̄kār gann̄m ba'irim  
 hačči gann̄m d̄kāšn̄ ju badim̄

پدر یک شب قبر تو را در خواب دیدم  
 تو را با «آتش» و «آب» دیدم  
 می گفتی: «گندم بکاریم تا گندم درو کنیم»  
 هر چه قدر گندم کاشتم، جو درو کردم

ته دل تیم مه دل ته تیم جار  
 ته دل کیله مه دل اور بهار  
 «برسی<sup>۱</sup> خربزه شال خراکه»  
 ته دل کالک مه دل شال نفار<sup>۲</sup>

te d̄l tim̄ me d̄l te tim̄ jār  
 te d̄l kil̄ me d̄l avre b̄hār  
 bar̄ssi xarb̄z̄d šāle x̄rāk̄  
 te d̄l kāl̄k me d̄l šāle n̄far̄

دل تو بذر است و دل من خزانه‌ی بذر  
 دل تو جوی آب است و دل من ابر بهاری  
 خربزه رسیده قسمت شغال است  
 دلت میوه‌ی جالیزی است و دل من مکانی که باید از دل تو  
 نگهداری کند.

<sup>۱</sup> - ضرب‌المثلی است مازندرانی، یعنی (حق به حق‌دار نمی‌رسد).

<sup>۲</sup> - برای نگهداری از محصولات (هندوانه، خربزه)، اتاقک چوبی بالای

ارتفاع ۲ متر بنا می‌کردند که به آن «نفار» می‌گفتند.

خوامه ماه و روجا ر سر بوینم  
سیو اور سما ر سر بوینم  
بلن آسمون اساره بووم  
بورم امشو خدا ر سر بوینم

xāmō māhu rujā rō ser bavinōm  
siyu avrō sōmā rō ser bavinōm  
bōlōnnō āsōmun ośsārō bawvōm  
burōm amšu xōdā rō ser bavinōm

می خواهم ماه و روجا را سیر بینم  
رقص ابر سیاه را سیر بینم  
در آسمان بلند ستاره شوم  
بروم امشب خدا را سیر بینم

لمیک بزّه هلا بیمه ته بوردی  
درستی هسکا بیمه ته بوردی  
مه وسّه گرم افتاب بهاری  
برو، زرد نشا بیمه ته بوردی

lamik bazzō hōlā baymō tō burdi  
dōrōssi hōssōkā baymō tō burdi  
me vōsse garmō oftābe bōhāri  
bōru zardō nōšā baymō tō burdi

تیر چوبی موریانه خورده شدم وقتی که رفتی  
لاغر و استخوانی شدم وقتی که رفتی  
برایم آفتاب گرم بهاری  
بیا، مانند نشای زرد شالی شدم وقتی که رفتی

دوسُ بال پر بیمه ته وسّه  
خنه پیش کوتر بیمه ته وسّه  
نشاهاکنه غم ر برمه برمه  
قراری<sup>۱</sup> یینج کر بیمه ته وسّه

davdssə bālpar baymə te vəsse  
xəne piše kutar baymə te vəsse  
nəšā hākənnə qam rə bərmə bərmə  
qərarī binjəkar baymə te vəsse

بال و یرم بسته شد به خاطر تو  
کبوتر خانگی شدم برایت  
با گریه غم‌هایم را نشا کردم  
کارگر شالی‌زار شدم به خاطر تو

### کئومیرکا

تش هیته دل بهار وار کونه

taš haytə dəl bəhārə vā rə kunnə

نهیه بینج پییز مار کونه

nahiyə binj p'əizəmə rə kunnə

مه تاریک خنه ر شو بروشته

me tārikə xənə rə šu baruštə

بسوته پاپلی لمپار کونه

basutə pāpəli lampā rə kunnə

<sup>۱</sup> - کارگری که در یک فصل زراعی به صورت دائم در اختیار صاحب



دل آتش گرفته باد بهاری می خواهد چه کند

و شالی های پوک ماه پاییز را

خانه ی تاریک مرا شب فرا گرفت

پروانه ی سوخته، چراغ را می خواهد چه کند

پر هیتی، نیمداری ج پر بزویی

par hayti nimdari jð par bazu'i

هواسر سیکا کنار کونه

hðvā -sarð- sikā kðnnā rð kunnð

پلم بزومه دل ر تا صواحي

palem bazumð dðl rð tā sðvāhi

پلم بخرد دل گزنا ر کونه

palem baxðrdð dðl gaznā rð kunnð

کولک ر دی هاکنه آسوک -آسوک

kulðk rð di hākðnnð āsuk āsuk

هولیشه دل کئو میرکار کونه

hulištð dðl ka'u mirkā rð kunnð

۱ - گیاهی است که بعد از تماس گزنه به پوست می زنند و تا حدودی سبب بهبودی می شود و در فارسی به آن «آقطی» می گویند.

/ پرواز کردی و از نیمدری<sup>۱</sup> به آسمان رفتی

/ اردک هوایی نشیمنگاه را می خواهد چه کند

/ تا صبح دلم را آفتلی زدم

/ دلی که آفتلی خورد سوزش دوباره‌ی گزنه را می خواهد چه کند

/ آهسته آهسته گلپر را دود کردم

/ دل آشوب زده مهره‌ی چشم زخم را می خواهد چه کند.

### حسنک بجایا

بشرو شال آ تفنگک قصه بووم

bəru šāl -ā- təfange qəssə bawvəm

تلای برمه ونگک قصه بووم

tələyə bərmə vange qəssə bawvəm

اتی تیگک اتی ایآ و شکروم

ati tikkā ati ayyāvu šəkrum

خوامه رزین آ سنگک قصه بووم

xāmə rəzin-ā- sangə qəssə bawvəm

۱- نیمدری = دری کوتاه که جلوی درب بزرگ، جهت روشنایی و

جلوگیری از ورود مرغ و ماکیان نصب می شد.

برو تیم جار تیم راو دوئیم

bōru timjāre tim rō u davōnnim

خوامه تسه اودنگ قصه بووم

xāmō tesse udange qōssō bawvōm

همه دل، دل نییه بضی سفاله

hamō dōl dōl niyō bazi sōfālō

برو این دل تنگ قصه بووم

bōru in dōle tange qessō bawvōm

خواسمه مشبهی جا او دگیزم

xāssemō mašbōye jā u dagizōm

جلوی ماه جا من سو دگیزم

čōluyē māhe jā mōn su dagizōm

خشک هیته دارمه رز - رز هیمه

xōšk haitō dārōmō rez rezō himō

تش هیته بینجمه دهره ندیمه

taš haytō binjōmō dahrō nadimō

خوامه بورم تناری پر بهیرم

xāmō burōm tōnāri par bahirōm

بورم امام رضا کوتر بهیرم

burōm emām rōzā kutar bahirm

/ بیا برایت داستان شغال و تفنگ را بگویم

/ و داستان خروسی که با گریه آواز می خواند

/ کمی قصه ی توکا و گاهی قصه ی ابیا و سار، را بگویم

/ می خواهم برایت داستان تیرو کمان و سنگ را بگویم

شفا بیرم گنه نه شفته - شفته

šdfā bayrðm gðnðnð šðftð šðftð

کمین شفته، مه دل گر کلفته

kðmin šðftð me dðlle gðr kðlðftð

خوامبه بورم کلاس ابتدایی

xāmbð burðm kðlāse ebtðdāie

بورم بووم «حسنک تو کجایی»

burðm bawvðm hasðnðk tu kujāi»

ها پرسم من «بابا نان داد آب داد؟»

hāpðrsðm mðn bābā nān dād āb dād?

خداوندا مه ونگ رکی جواب داد

xðdāvandā me vang rð ki jðvab dād?

خوامبه مشق آ حساب از سر بهیرم

xāmbð mašq-ā- hðsāb 'az sar bahirðm

بورم دشت، وگ بهیرم، مر بهیرم

burðm dašt vag bahirðm mar bahirðm

اقوز تلی پاس مه دل رونه

aquze talipās me dðl rð venð

میز آنیمکت، کلاس مه دل رونه

miz-ā- nimkat kðlās me dðl rð venð

/ بیا خزانه ی شالی را پر آب کنیم

/ می خواهم برایت داستان آبدنگ را بگویم

/ دل ها همه دل نیستند بعضی از دل ها سفالی اند

/ بیا تا داستان دل تنگم را بگویم

/ می خواستم با مشبه (ظرف مسی) آب از چاه بالا بیاورم

/ و هم چنین نور و روشنایی ماه را از چاه

/ درختی هستم با شاخه های خشک

/ شالی ی سوخته ام که داسی به خود ندید

/ می خواهم بروم تنهایی پر بگیرم

/ و از حرم امام رضا کبوتر بگیرم

/ شفا بگیرم می گویند، های دیوانه، دیوانه

/ کدام دیوانه، غم دلم زیاد است

/ می خواهم برگردم به دوران دبستان

/ و بگویم «حسنک کجایی»

/ پرسم آیا پدر نان داد، آب داد؟

/ خدایا چرا کسی به سؤال من جواب نمی دهد

/ می خواهم مشق و حساب را از نو آغاز کنم.

/ به شالیزار بروم قورباغه و مار بگیرم

/ دلم هوای پوست کندن گردو کرده است

/ و میز و نیمکت کلاس

ها مه میز آ ها مه نیمکت چی بیّه

hā me miz-ā- hā me nimkat či bayyð

ها مه نقاشی آ مه خط چی بیّه

hā me naqqāši-ā- me xat či bayyð

اعید اسکناس دور بگردم

aide ðskðnāse dur bagðrdðm

پینه بزّه لواس دور بگردم

pinð bazzð lðvāse dur bagðrdðm

حلا دس مجی ریاد نکنه

hðla dassð mðji rð yād nakðnnð

بلای سر بجی ریاد نکنه

pðlāye sar bðji rð yād nakðnnð

اقوز خال چه بووم بمیرم

aquze xālaçð bawvðm bamirðm

کترانا، گچه بووم بمیرم

kðtðrā nā kaçð bawvðm bamirðm

بورم گهره ی سر تو بخرم تو

burðm gahrðyð sar tu baxðrðm tu

خوامبه خرده و چه بووم بمیرم

xāmbð xurdð vaçð bawvðm bamirðm

/ به سر نقاشی و خطم چه آمد؟

/ قربان اسکناس های نو عید بگردم

/ و لباس های وصله دار

/ هنوز هم چهار دست و پا راه رفتن را فراموش نکردم

/ و خورشت روی غذا را

/ شاخه ی درخت گردو بشوم و بمیرم

/ قاشق چوبی بزرگ نه، قاشق چوبی کوچک بشوم بمیرم

/ سر گهواره ام رفته تاب بخورم

/ می خواهم برگردم و کودک بشوم و بمیرم.

www.tabarestan.info  
تبرستان

زنان<sup>۱</sup> شالی کار

همه چیزشان لَچَر است

مگر آوازشان

(رای زن)

<sup>۱</sup> - هایکو (شعر ژاپن از آغاز تا امروز) ص ۱۳۵

به زنان شالی کار که هیچ چیزشان لچر نیست

### نن جان

دتا کلی سیکا داشته مه نن جان

də tā kəli sikā dāštə me nanjān

زرینه گوگزا داشته مه نن جان

zarinə gugzā dāštə me nanjān

جمه شلوار ونه کلوش سیو دار

jəm - šəlvār vənə kaluš siyu dār

سه تا دتون طلا داشته مه نن جان

sə tā dānun təlā dāštə me nanjān

گل عمو کایر آ گل پمه مزیر

gəl'amu kāyyār-ā- gəl pamme mēzzir

دله بیته کیکا داشته مه نن جان

dələ baytə kikā dāštə me nanjān

زمسون ورف روز عیدی شوئه ما

zəməssun varfə ruz aydi šu'əmə

یتا چارقد - کلا داشته مه نن جان

yttā čārquad - klā dāštə me nanjān

صواحی تا نماشون هامج هامج

səvāh'i tā nəməšun hāməj hāməj

بخرده تن کوما داشته مه نن جان

baxərdə tan kumā dāštə me nanjān

اتی چنگل ر ترشی کرده نن جان

ati čan gəl rə tərši kərdə nanjān

بچا پلای خرسی کرده نن جان

bəčā plā ye xərši kərdə nanjān

تلای ونگ و اذان وخته

tələye vāngəvā azāne vaxtə

ندوشته گور داشتن چنه سخته

naduštə gu rə dāštən čanne saxtə

هف - هس تا گور دوشته تا صواحی

haf-haš tā gu rə duštə tā səvāhi

کلوم دله سروشته تا صواحی

kəlum dələ sə ruštə tā sə vāhi

/ دو لانه‌ی پر از اردک داشت مادر بزرگ من

/ دو گوساله‌ای زرد رنگ.

/ شلیته - شلوار و گالشی سیاه رنگ داشت

/ و سه عدد دندان طلا در دهانش

/ گل عموبه صورت کمکی برایش کار می کرد و گل به شکل روز مزد

/ پنبه‌های چیده شده داشت مادر بزرگ من



گته جان خدامه شو بلنه

gətə jānə xədā me Šu bələnənə

تش هیته شونس بک بو بلنه

taš haytə Šunse bəkə bu bələnənə

دشون ترش ماس تو هدائن

dəšune təršə māsə tu hədān

کچه کرک چینکار جو هدائن

kəčəkərk činəkā rə ju hədān

صوی سر چار بی داری کرده نن جان

səvi sar čār bidāri kərdə nan jān

نماشون وچه ماری کرده نن جان

nəməšun vačəmāri kərdə nan jān

پمه جاز وچین کرده تناری

pammə jār rə vəjin kərdə tənāri

شه هسلی رسرین کرده تناری

še hasli rə sarin kərdə tənāri

ونه کرک سیکای دور بگردم

vəne kərkə sikāye dur bagərdəm

ونه کلی تلای دور بگردم

vəne kəli təlāye dur bagərdəm

/ در فصل زمستان و نزدیک عید که هوا سرد بود

/ زیر روسری خودش «چارقد کلا» می گذاشت

/ از صبح تا غروب از بس راه می رفت

/ انگار بدنش را با چوب کوبیده اند

/ مادر بزرگ گاهی چغندر را ترشی

/ و خورشت پلوی سردش می کرد

/ هنگام خروس خوان و وقت اذان

/ نگهداری گاوان ندوشیده دشوار است

/ چند رأس گاو را تا صبح می دوشید

/ و داخل طویله باخودش حرف می زد (زمزمه می کرد و می سرود)

/می گفت خدایا چرا این قدر شبم بلنده

/و شانسم آتش گرفته

/ماست‌ها را داخل ظرف گلی می ریخت و تکان می داد تا کره بگیرد

/و مرغ و جوجه‌ها را غذا می داد

/صبح‌ها با اسب برای آوردن شالی به مزرعه می رفت

/و غروب که می شد به کار بچه‌ها و خانه می رسید

/مزرعه‌ی پنبه را به تنهایی و جین می کرد

/و شب‌ها اشک‌هایش را بالشت سرش می کرد

/الهی دور مرغ و اردک‌هایش بگردم

/و خروس‌های داخل مرغدانی‌اش

ونه مسواک دنون کجه دیّه

vðne mðsvākð dannun kðjð dayyð

ونه دنون طلایِ دور بگردم

vðne dannun tðlāye dur bagðrdðm

یتا و سنی، پیر شی، رز رز سک

yðttā vðsni pirð ši rez rezð sek

گلی سره هیایِ دور بگردم

gðli sðre hiyāye dur bagðrdðm

ونه گلجیم می امس راغون

vðne gðljimð mi ammðssð rāqun

ونه سر حنایِ دور بگردم

vðne sare hðnāye dur bagðrdðm

کئوک جار دله لمپا سو پستی

ka'uk jāre dðlð lampā - supðšti

ونه کمر دلایِ دور بگردم

vðne kamðr dðlāyð dur bagðrdðm

اتا کم سال ما چرخ هیته ورکا

attā kam sālðmā čarx haytð varkā

ونه چگه سمایِ دور بگردم

vðne čakkð sðmāye dur bagðrdðm

/ مسواک و خمیردندانی در کار نبود

/ دور دندان طلای او بگردم

/ یک هوو، یک شوهرپیر و بچه‌های قد و نیم‌قد

/ همگی داخل خانه‌ی گلی زندگی می‌کردند.

/ موهای وزوزی چرب شده با کره

/ فدای موهای حنایی‌اش شوم

/ داخل باغ کاهو با نور چراغ برای گرفتن حلزون

/ دور کمر دولایش بگردم

/ مقداری زمانه عوض شد فرزندم

/ فدای رقص و سماع محلی‌اش شوم

www.tabarestan.info

تبرستان

آسوک āsuk یواش	آلوك aluk شعله
اسا āsā الان، حالا	السکین əlaskin ارنج
اقوز aquz گردو	اتی ati گاهی تعدادی، مقداری
اسبه əsbe سفید	اوج uj سوس، سوس
انگشت angəšt آتش ذغال یا هیزم	استامه əssāmə منتظرم، ایستاده‌ام برایت
اسیو asyu آسیاب (آسیا)	اشگیرنه əšgirnə می‌شکند
ازال əzāl گاواهن	اشک ašnək برق آسمان
اونه ما unəmə اسفندماه	امس amməs غلیظ
آلب سو albəsu برق آسمان	اُور avr ابر
ارکما arkəmə بهار	بینج binj شالی
استاره əssārə ستاره	بینج قوشه binj qušə خوشه‌ی شالی
استقاره estəqārə استخاره	برمه واره bərmə vārə زاری
ایا ayyā ایبا(پرنده‌ای می‌باشد)	بجی bəzi گوشت بی‌استخوان مرغ
اودنگ udang آبدنگ	بچا پلا bəčā pəlā پلوی سرد
او u آب	بضی گل bazi gəl بعضی وقت
ازار əzzār درخت آزاد	برمه‌ونگ bərmə vāng صدای حزن‌آلود

پتک پتک pətək, pətək آهسته راه رفتن	تیم جار tim-jār خزانه‌ی بذر
پچیم paččim پرچین (دیوارهایی که از نی درست می‌شود)	تو tu تاب-تب
پچیم شخ paččiməšex (فسکه) پرنده‌ای می‌باشد	تیرار tirār درخت توت
پاپلی pāpəli پروانه	تی‌سپه tisəpe پاپره‌نه
په‌ایی pəi عقب‌نشینی	تلا təlā خروس
پیش‌باز piš bāz استقبال	تلی tali خار-تیغ
پیل pil پول	تیکا tikā توکا
پیون payvan پیوند	تیم tim بذر- تخم- دانه
پمه جار pamə jār پنه‌زاری (مزرعه‌ی پنه)	تش taš آتش
پیت‌دار pitə dār درخت پوسیده	تلی‌پاس tali pās پوسته‌ی رویی گردو که سبز رنگ است
پلم pəlem آقطی	تناری tənəri تنهایی
پلور palvər تیرچوبی	جمه- شلوار jəmə-šəlvār جامه و شلوار (شلوار شلیته)
ته‌تی tətī شکوفه	جیف jif جیب

خواهون xāhun یار	دگیزم dagizəm آب
دشتی dašti شالی کار	راغون rāqun کره
دما demā اردیبهشت	رز rez کوچک-ریز
دئون dannun دندان	رزین rəzin تیرکمان
دس das دست	راخنه rāxəndə رودخانه
دیم dim چهره- صورت	زلفین zəlfin رزه
دهره dahrə داس	زلف شه zəlfəše باران اندک که تنها موهای سر را خیس می کند
دهوویم dahuvim باشیم	زوار zavvār زیارت کنندگان
درهم darham باهم- مخلوط	زون zəvon زبان
دلخواه dəlxāh یار	زور zur کود دامی
دملوس damməlus مارسمی خطرناک	سر ser سیر (مخالف گرسنه)
دشون dəšun ظرف گلی که داخل آن از ماست کره می گیرند	سرین sarin زیر سرمی گذارند- متکا- بالشت
دس مجی dassə məzi چهار دست و پا راه رفتن	سیو siyu سیاه

چکو čaku شالی پوک	چلمه čəlmə شاخه
چلو čəlu چاه	خشحال xəšhāl خوشحال
چنگل cəngəl چغندر	خلال xəlāl کیسه
چینکا činəkā جوجه	خفن xəffan گلوبند
چکه سما čakkə səmā دست زدن همراه با رقص	خروزه xarvəzə خربزه
چمر čəmər صدا	خجیر xəjir زیبا
چارقد- کلا čārqađ-kəlā کلاهی دنباله دار که زنان روستایی زیر روسری می گذاشتند	خون نه xunnəndə هندوانه
چاربی دار čārbi dār کسی که با اسب بارکشی کند- چاپار- چاروادار	خرشی xərši خورشتی
چنگوم čəngum چوبی که در زمین فرو می کنند و طناب گاو را به آن می بندند.	خال xālačə شاخه
چلچلا čəlčəlā پرستو- چلچله	خسته xassə خسته
چاج بن čājəbən زیرشیروانی	خنه خوا xəndəxā صاحبخانه
چپا čəpā خُردهی برنج	خُرده وجه xurdəvačə کودک

سیکا sikā اردک	شه še شبنم
سما sōmā رقص	شوپریری šupar pari خفّاش شب پره
سس سری sas- sari پیراهن بلند زنانه	شکروم šōkrum سار
	شال šāl شغال
سه تی دار sōti-dār از دسته ی سیاه ریشه، درختی که میوه ی آن شبیه گوجه سبز (آلوچه) می باشد	شفته šōftō دیوانه
سیو چلبه siyu- čalbō سبزه رو	صوی سر sōvi sar هنگام صبح
ستمه sōtmō ضربه، در اینجا یعنی ضربه های آسمان (رعد)	صواهی sōvāhi صبح
سک sek بچه	عالم جار ālōmōjār شالیزار درو شده که ریشه و قسمتی از ساقه ی آن باقی مانده باشد.
سیلک silōk بره	
سامون sāmūn مرزبین دو همسایه	عازا āzzā عزایی
شی šī شوهر	غرصه gōrsō غم- اندوه- غصه
شونگ šung جیخ	فک fek درخت بید

قشنیک qašnik کلاغ	کچه کرک kōčōkōrk مرغ کرچ
قوج quj نوعی گلابی	کرک kōrk مرغ کر
قور qavr قبر- گور	کئوک جار ka,uk jār مزرعه ی کاهو
قاش قاش qaš- qaš- پاره پاره- ترک برداشتن	کولک kulōk گلپر
قرض خوا qarzō xā طلبکار	کیجا kijā دختر
کئو kannu زالو	کلوم kōlum طویله
کوتر kutar کبوتر	کلاج جینگ جینگ kōlāj jing jing جیرجیرک
کترا kōtōrā قاشق چوبی بزرگ	کالک kālōk خربزه ی کال
کچه kačō قاشق چوبی کوچک	کیمه kimō کومه کلبه ی چوبی
کونه kunō کهنه	کو ku کوه
کلوش kaluš کفش لاستیکی (گالش)	کونه kunnō می خواهد چه کند
کایر kāyyōr کارگر کمکی	کشه kašō آغوش
کی کا kikā به مجموعه ی کاسبرگ چوبی و پنبه می گویند	کلاک kōllāk موج

کتومیرکا ka'umirkā مهره‌های	گلجیم می galjimθ-mi موی وزوزی
تسبیح آبی که برای چشم زخم به کار می‌برند	گل عمو gθlamu اسم (برای مردان)
کل دسته چاقو kθl dassθ cāqu	گل پمه gθlpammθ اسم (برای زنان)
چاقویی که دسته‌اش شکسته باشد	گر بزو gθr bazu گره زد
کمینک kθminak نوعی نان به ابعاد هندسی کوچک که در کوهستان پخت می‌شود	گهره gahrθ گهواره
	گس ges گردن
کلی kθli اشیانه‌ی مرغ و ماکیان (قفل - کلید)	گسپن gθspθn گوسفند
کوما kumā چوب تقریباً کلفت و محکم، که بر سر، چوب‌های دیگر می‌زنند تا در زمین فرو برود	گنم gannθm گندم
	گلی gali گلو
کیله kilθ کیل، پیمانہ معمولاً به ظرفیت شش کیلوگرم شالی می‌گویند (جوی کوچک آب)	گوگزا gugθzā گوساله
	گاله سرجاله sar jāle گاله سرجاله‌ای که پوشش سقف آن از ساقه‌های گیاهان باشد

لواس lθvās لباس	میراب mirāb میراب، آبیار
لینگ راج lingθ raj جای پا	مجیک mθjik مزه
لیلک lilθk آویزه‌ی یخ	مادکتی mādakθti مهتابی
لمیک lamik نوعی آفت برای چوب‌های جنگلی (بید)	مٹ mθsse مثل، مانند
لامپا lampā لامپا (چراغ نفت‌سوز که شیشه‌ای بلند دارد)	نالش nālθš ناله
لینگ لو lingθ lu لگد مال	نومزه numzθ نامزد
لاج laj شکاف - چاک - پاره	نن جان nanjān مادر بزرگ مادری
لینگه lingθ یک کیسه شالی (نصف خروار)	نماشته nθmāšte هنگام غروب
لینگ پا ling پا	نستوم nθssum سایه
مار mar مار	ناره nārθ ناله
مزیر mθzzir کارگر مزدبگیر	ناترینگ nātθring تلنگر
مشبه mašbθ مشربہ (ناربی است)	نماشون nθmāšun غروب

ورزا vōrzā ورزاو	هلا hōlā چوبی بلند که برای سربندی منازل استفاده می‌شود
ورکا varkā بره، معمولاً به بچه‌های کوچک نیز می‌گویند.	هماز hōmmāz شریک
وگ vag قورباغه	هنیشته hōništō نشست
ویشه vištō جنگل، بیشه	هدامه hōdāmō دادم
ویشار višār بیدار	هیمه himō هیزم
وینگوم vingum بادمجان	هسکا hōssōkā استخوان
ون کلی vannō kōli تار عنکبوت	هامج-هامج hāmōj-hamōj راه رفتن زیاد، رفت و آمد پی در پی
ورف روز varfō ruz روز برفی	هسلی hasli اشک
وله تک چاقو Valō-tōkō čāqu چاقویی که نوک آن کج باشد	هلی hali گوجه سبز (آلوچه)
ونگ وا vangō vā داد و فریاد	هییا hiyā با هم
هواسر سیکا hōvā sarō sikā اردک هوایی	هکه hōkkō سسکه

از همین قلم منتشر شد

اسکناس متقلب

(مجموعه کاریکلماتور)

www.tabarestan.info

تبرستان



## کتاب‌های در دست چاپ انتشارات شلفین

۱. سرزمین من اسرم عیسی برزگر
۲. صبحی از نارنج و روجا ولی‌اله پاشا
۳. محک تجربه ولی‌اله پاشا
۴. منظومه شاباجی علی‌اعظم حیدری
۵. عروس طبع (۱) و (۲) محمدرفیع رفیعی‌راد
۶. ایزده (ایزدشهر) اباصلت بینایی
۷. تست کارشناسی ارشد مکانیک نیما شکری
۸. پنج باب منظوم کلیله و دمنه مرضیه صادقی آهنگر
۹. مترسک و دزد کدوتنبل فلکناز سرخاب
۱۰. ترانه‌های ترنه مازندران محمد تاج‌الدین
۱۱. پیشگامان هنرمعاصر جلال‌الدین مشمولی
۱۲. مجموعه تست‌های کنکور معماری سیده هاجر جمالی
۱۳. پژوهشی درباره کاوه آهنگر شمس‌اله فراهانی
۱۴. کنکور اختصاصی علوم انسانی عسگر امیرکلایی اندی
۱۵. فتوحات اعراب در آسیای مرکزی علی‌اعظم حیدری
۱۶. تأملی بر علل افت تحصیلی معصومه رازقی
۱۷. تاریخ و جغرافیای تاریخی آمل مجید رجایی

www.tabarestan.info

تبرستان